جد

جد یکی از اعضای خانواده از گذشته است.

اجداد من از آلمان آمده اند.

زاویه

زاویه جهتی است که از آن به چیزی نگاه می کنید.

زرافه سر خود را برگرداند تا از زاویه دیگری ببیند.

چکمه

چکمه کفشی سنگین است که از مچ پا عبور می کند.

او چکمه می پوشید تا پاهایش خیس نشود.

مرز

مرز لبه یک منطقه است.

کارت پستال حاشیه ای کاملاً سبز از سوزن های کاج داشت.

تبریک گفتن

تبریک گفتن به کسی این است که به او بگویید برای او خوشحال هستید.

بیل و آنجلا به خاطر کار خوب انجام شده به یکدیگر تبریک گفتند.

قاب

قاب یک حاشیه برای یک عکس یا آینه است.

من باید یک قاب برای عکس دوستم تهیه کنم.

بهشت

بهشت مکانی است که به اعتقاد برخی افراد هنگام مرگ انسانها به آنجا می روند.

وقتی می میرم ، امیدوارم که به بهشت ​​بروم.

باورنکردنی

اگر کسی یا چیزی باورنکردنی باشد ، باور اینکه آنها واقعی هستند دشوار است.

من یک داستان باورنکردنی دارم که از تعطیلاتم برای شما تعریف می کنم.

افسانه

افسانه داستانی از گذشته است.

یک افسانه معروف در مورد یک پادشاه و ملکه او وجود دارد.

ستایش

تعریف و تمجید این است که نشان دهید فلان شخص یا چیز دیگری را دوست دارید.

مربی پس از یک تمرین خوب از هر دو ورزشکار تمجید کرد.

حرکت کردن

حرکت کردن یعنی رفتن در مسیری خاص است.

من و پسرم به سمت ساحل حرکت کردیم تا بتوانیم به ماهیگیری برویم.

خالص

اگر چیزی خالص باشد ، بسیار واضح و زیباست.

گلاب خالص بود. هیچ کثیفی و نقصی نداشت.

نسبت فامیلی

یکی از اقوام یکی از اعضای خانواده است.

اقوام من برای دیدن نوزاد جدید آمدند.

ارشد

اگر کسی سالخورده باشد ، قدیمی ترین فرد است یا طولانی ترین سال را در آنجا داشته است.

از آنجا که او ابتدا کار خود را به دست آورد ، باب آشپز ارشد است.

بی صدا

اگر کسی یا چیزی ساکت باشد ، دیگر صدایی ندارد.

از آنجا که هیچ کس در خانه نبود ، خانه ساکت بود.

فرو رفتن

فرو رفتن در چیزی به معنای افتادن آرام آرام در آن است.

قایق سوراخی درون خود داشت و در اقیانوس غرق شد.

برتر

اگر کسی یا چیزی برتر باشد ، از دیگری بهتر است.

من فکر می کنم آشپزی در فضای باز نسبت به آشپزی داخل منزل برتر است.

احاطه کردن

احاطه کردن چیزی به معنای بستن در آن از هر طرف است.

ما مظنون را از چهار طرف محاصره کردیم.

ضخیم

اگر چیزی ضخیم باشد ، پهن و جامد است.

مه چنان ضخیم بود که نمی توانستم از میان ان چیزی ببینم .

بسته بندی کردن

پیچیدن یعنی پوشاندن چیزی از هر طرف.

هدیه اش را پیچیدم و پاپیونی روی ان گذاشتم.

امروز مهمترین روز زندگی من است. بالاخره از کوه صعود کردم. اورست ، بلندترین کوه جهان.

قله کوه شگفت انگیز بود. احساس می کرد نزدیک به بهشت ​​هستیم. برف آنقدر ضخیم بود که چکمه هایم غرق شد. هوا ساکت بود. نگاه کردم به زیبایی که مرا احاطه کرده است. شاید روزی داستان من افسانه شود.

من می خواهم مردم این را برای همیشه به یاد داشته باشند. من کاوشگر ارشد گروه خود بودم و می دانستم که برای صعود خود احتیاج به شواهد داریم. من با دوربینم عکسهای زیادی گرفتم. من آنها را در یک قاب قرار می دهم و آنها را آویزان می کنم.

در کوه ، هوا بسیار سرد بود. کتم را دور بدنم پیچیدم. نگاهی به طرف بالای کوه انداختم. از آن زاویه دیدم که مرز ابرها سنگهای زیر لمس می کنند. برف ضخیم بود. خالص به نظر می رسید. هیچ نشانی از زندگی مدرن نبود. هزاران سال پیش ، اجداد من دنیا را اینگونه می دیدند.

بعد از پانزده دقیقه ، فهمیدم که زمان آن رسیده است که از کوه پایین برویم. کل تیم به ما تبریک گفتند. ارشد من ، جان هانت ، از همه ما تعریف کرد. برای نزدیکانم پیام فرستادم تا به آنها بگویم که من در امنیت هستم. اما ترک کوه به این سرعت دشوار بود. من می خواستم از منظره باورنکردنی حتی بیشتر لذت ببرم.